

بی‌اعتمادی به «اعتماد غربی»^۱

ترجمه: شهرام نقی‌زاده انصاری

«بی‌اعتمادی و شک و تردید مسلمانان نسبت به غربیها به‌عنوان داعیان حقوق بشر و ارزشهای جهانی آن بی‌دلیل نیست. در دو قرن اخیر سیاست یک‌پام و دو‌هوا بر رفتار غرب با مسلمانان حاکم بوده و علیرغم ادعاهایشان برای ترویج دموکراسی، آزادی و عدالت، در مقایسه با غیرمسلمانان، به‌ویژه در ارتباط با اروپای شرقی و اسرائیل، نوعی دوگانگی آزردهنده مشهود است. این دوگانگی در نگاه غرب به مسلمانان و در نتیجه بروز آن در رفتارها، عملاً بی‌اعتمادی شدید مسلمانان را در پی داشته است و تا زمانی که چنین باشد، مسلماً هرگونه تلاش برای کاستن از مشکلات موجود فی‌مابین بی‌ثمر خواهد بود. بی‌صداقتی غرب در رفتار با مسلمانان در شرایطی صورت می‌گیرد که هنوز خاطره دوران تاریک پیش از انقلاب فرانسه و تحولات اجتماعی که به ظهور دموکراسی و آزادی در غرب انجامید، از میان نرفته است و آنان خود به تبع بسیاری تحولات سیاسی - اجتماعی توانستند به جایگاه مورد ادعای فعلی دست یابند. با این‌طور، انتظار می‌رفت که آنها از آنچه خود از آن در عذاب بوده‌اند، در ارتباط با مسلمانان سوءاستفاده نمی‌کردند و علیرغم آن که قصد تظہیر جوامع اسلامی از هرگونه کاستی و نقص در میان نیست، غربیها بایستی با اتکا بر همان موازینی که با خودشان رفتار می‌کنند، با مسلمانان رفتار می‌کردند. اما متأسفانه گاه مشاهده می‌گردد که غرب دقیقاً خلاف آنچه باید عمل کند، رفتار می‌نماید و بسیاری مواقع عاقدانه از دستیابی کشورهای مسلمان به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی جلوگیری می‌کند و از طرفی دیگر همین مسائل را پنهانی برای حمله به مسلمانان قرار می‌دهد. مقاله زیر که حاصل تلاش یک موسسه پژوهشی آلمانی در گفت‌وگو با اندیشمندان اسلامی است تا راهکاری برای رفع معضلات موجود میان غرب و دنیای اسلام بیابند، در راستای فائق آمدن بر مشکلات ناشی از دوگانگی رفتار غرب با دنیای اسلام، به بحث می‌پردازد.

مشکلات بزرگی که در ارتباطات میان دنیای اسلام و اروپا وجود دارند، به‌طور ناگهانی به وجود نیامده‌اند، بلکه این مشکلات به تدریج و در یک زمان طولانی به‌خاطر استانداردهای دوگانه غرب، و بر اثر نوع رفتار غرب با جهان اسلام پدید آمده‌اند. احساسات منفی شکل گرفته به‌خاطر وجود این مسائل در بسیاری از مسلمانان، نتیجه تجارب حاصل از ارتباط و یا برخوردهای بسیار زیاد آنها با غرب در تاریخ عصر جدید می‌باشد. به باور همه ما، غرب اصول آزادی و عدالت را از طریق انقلابهای اجتماعی و سیاسی پس از عصر «روشنگری» به دست آورده است، و لذا درک آن برای ما دشوار است که چرا غرب در رفتار خود با بقیه دنیا - به‌ویژه در قرون نوزدهم و بیستم در ارتباط با دنیای اسلام - این اصول را به کار نبرده است. در مورد ابعاد مختلف سیاسی و تاریخی روابط میان غرب و دنیای اسلام کتب و مقالات زیادی - به‌عنوان مثال: میراث گذشته، تصاویر غلط از اسلام، مفهوم غرب در کشورهای اسلامی، خاور نزدیک و مساله فلسطین، و روش حکومت اسلامی - نوشته شده‌اند اما در مورد منطق ایدئولوژیکی معیارهای دوگانه - که هم‌اکنون بحث اصلی مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد و ما سعی داریم به بحث در مورد این مسائل بپردازیم - به‌ندرت مطلبی نوشته شده است. حکومت‌های امپریالیستی و استعماری اروپا در اذهان کشورهای اسلامی یک تصویر وحشی، زورگویانه و ظالمانه از خود برجای گذاشتند. امپریالیست‌ها نه تنها به فرهنگ اسلامی و مذهب با بی‌مهری نگاه می‌کردند بلکه عناصری از نژادپرستی و تبعیض یا افتخار فرهنگی را نیز از خود نشان می‌دادند. گزارش رسمی بالفور در سال ۱۹۱۷ میلادی به یهودیان قول برخورداری از وطن ملی در سرزمین فلسطین را داد و همانطور که دیدیم، این مساله به نزاع میان اعراب آن منطقه با یهودیان منجر شد. پس از جنگ اول جهانی، یک قرارداد سری نظامی که در زمان جنگ

منعقد شده بود، دنیای عرب را به دو حوزه نفوذ انگلستان و فرانسه تقسیم کرد. اما از آنجا که این کشورها از معیارهای دوگانه در برخورد با مسائل بهره می‌بردند، آزادی و تعیین سرنوشت را فقط برای شهروندان خود در نظر گرفتند و اعراب را از این حقوق محروم کردند. این منطقه از نظر اقتصادی به نفع اروپا استثمار می‌شد. میان ارزشهای واقعی و اقتصادی و قیمت کالاهای مورد معامله و توان کاری، تعادل عادلانه وجود نداشت و از نظر سیاسی آنها مجبور بودند به این شرایط تن در دهند، درحالی‌که سیاستمداران غربی، از «تجارت آزاد» و بازار آزاد صحبت می‌کردند. هزاران کارگر مصری که مجبور بودند زیر نظر فرانسوی‌ها، کانال سوئز را احداث کنند، از گرسنگی می‌مردند و یا بیمار می‌شدند. این درحالی بود که در همان زمان در اروپا کار اجباری ملغی شده بود. پس از ملی شدن کانال سوئز در سال ۱۹۵۶، ارتش فرانسه، انگلستان و اسرائیل این راه آبی را که از نظر استراتژیک و اقتصادی از اهمیت زیادی برخوردار بود، به اشغال خودشان درآوردند تا مصریها را از حشاش مبنی بر کنترل اقتصاد منطقه متعلق به خود محروم سازند. پس از جنگ جهانی اول، جهان اسلام امیدوار بود که اروپای ضعیف شده با عبرت گرفتن از فاجعه جنگ، در رفتارشان با دیگران، به‌ویژه در ارتباط با کسانی که علیه حزب سوسیالیسم ملی [فاشسیم هیتلری] مبارزه کرده بودند، انسانی‌تر عمل کند.

شهروندان درجه دوم

علیرغم آنچه گفته شد، شاهدیم که اروپایی‌ها با همین معیارهای دوگانه‌شان، پس از مرحله اول سازندگی (بعد از پایان جنگ جهانی) با کارگران مهاجر و زحمتکش ترکیه و آفریقای شمالی در اروپا، به‌عنوان شهروندان درجه دو رفتار می‌کردند.

به‌علاوه، این کشورها بابت صدمات زیادی که برخی کشورهای اسلامی چون لبنان و مصر در جنگ دوم جهانی متحمل شده بودند، هیچ غرامتی نپرداختند. در این دو کشور، انسانهای بسیاری قربانی مینهای متفقیین شدند. مینها علاوه بر کشتار انسانها، از رشد و ترقی اقتصادی منطقه نیز جلوگیری می‌کردند. کشورهای مسئول این جنایات، هیچ غرامتی به آفریقایها نپرداختند، حال آنکه در رفتارشان با بسیاری از کشورهای اروپایی و بعداً اسرائیلی‌ها، از این لحاظ بسیار تفاوت قائل شدند.

تا زمان حال، این معیارهای دوگانه اروپا در ارتباطات سیاسی فرصت طلبانه آنها با کشورهای اسلامی به خوبی به چشم می‌خورد؛ چنان که هرگاه منافع اروپا و یا آمریکا اقتضا کند، حتی شعارهایی نظیر دموکراسی و حقوق بشر را نیز به فراموشی می‌سپارند. غربیها در اغلب موارد، هرگاه به نفعشان بوده، از دیکتاتورهای وحشی کشورهای اسلامی - و به‌طور کلی جهان سوم - حمایت کرده‌است. حال آنکه بقیه دنیا نیز به تحقق این شعارها در حق خود علاقمند هستند.

اروپا و آمریکا کشورهای نظیر عربستان را که با آنان همکاری نزدیک دارند، به خاطر اقتضای منافعشان، جهت رعایت این شعارها تحت فشار نمی‌گذارند. اما از آنجا که فشار بر کشورهای سوریه و افغانستان جهت رعایت حقوق بشر با منافع غربی‌ها در تضاد نیست، بر آن اصرار می‌ورزند. واقعا غم‌انگیز است که اعمال و رفتار خلاف موازین حقوق بشر امریکاییها در افغانستان، نقض حقوق بشر شمرده نمی‌شود، بلکه آنها این گونه اقدامات را در راستای تامین امنیت اجتماعی توجیه می‌کنند. به‌عنوان مثال در الجزایر به‌هنگام انتخابات پارلمانی، دولت این کشور با استفاده از تانک به مردم حمله‌ور شد، زیرا حکومت الجزایر از پیروزی مسلمانها واهمه داشت و در نزاع شهری که به‌دنبال این حادثه روی داد، حدود هفتاد تا صد هزار نفر جان خود را از دست دادند.

مثال دیگر به‌هنگام برکنار کردن حکومت دکتر مصدق، نخست‌وزیر ایران، رخ داد که در سال ۱۹۵۳ با کودتای امریکاییها و انگلیسیها در راستای حمایت از منافع نفتی غرب صورت گرفت. اشتیاق شدید غرب در پشتیبانی از حکومت‌های خودکامه و سرسپرده و حافظ منافع آنان در منطقه، غرب را به کمک برای تثبیت قدرت و منافع حکومت‌های این کشورها وامی‌دارد. حال آنکه حکومتها و حرکت‌های وطنی را به اتهام زیر پا گذاشتن حقوق بشر و ارزشهای انسانی مورد انتقاد قرار می‌دهند. این در حالی است که اگر غرب در خاورمیانه و جهان سوم نیز همان ارزشها و معیارهای مورد پسند برای خودش را تجویز می‌کرد و در نظر می‌گرفت، بی‌اعتمادی مسلمانان نسبت به سیاست، ایدئولوژی و بیانیه‌های غربی کاهش می‌یافت.

حکومت‌های تحت نفوذ و کنترل غرب، عمدتاً حکومت‌های خودکامه‌ای بودند که اعمال و رفتارشان با اصول و ایده‌آلهای غرب مخالف بود. بسیار غم‌انگیز است که در این کشورها افرادی تحت تعقیب و شکنجه قرار می‌گرفتند که برای تحقق آزادی دموکراتیک و از بین رفتن فساد مبارزه می‌کردند. مسلمانان کاملاً واقف هستند که ابزارهایی نظیر باتوم‌های الکتریکی و دیگر روشهای مدرن که برای تحت فشار گذاشتن انسانها به کار می‌روند، ساخته تکنولوژی غرب هستند و از سوی غرب در اختیار حاکمان زورگوی کشورهای مسلمان قرار می‌گیرند و لذا برای آنان جای شگفتی ندارد که در برخی کشورهای اسلامی، نیروهای وزارت کشور برای سرکوب تظاهرات و زیر پا گذاشتن حقوق مردم، از ابزار یا روشهای حکومت‌های غربی استفاده می‌کنند.

یکی دیگر از موارد نشان‌دهنده دوگانگی رفتار مزورانه غرب، پشتیبانی آنها از حکومت اسرائیل است. اشغال غیرقانونی سرزمین فلسطین توسط ارتش اسرائیل، نقض حقوق بشر و عدم توجه به قطعنامه‌های سازمان ملل، از جمله مسائلی هستند که باعث بی‌اعتمادی مسلمانان به غرب و شکل‌گیری شک و تردید در خصوص جدیت مسئولیت‌پذیری دنیای غرب در قبال ارزشهای جهانی بشری شده‌است. افراد مسلمان این سوال را مطرح می‌کنند که آیا حیات و زندگی فلسطینی‌ها و اعراب، نسبت به حیات و زندگی افراد اروپایی و اسرائیلی از ارزش کمتری برخوردار است؟

نقض حقوق بین‌المللی

حقوق بین‌الملل، اصطلاح جدیدی است که پس از دو جنگ جهانی پدید آمد. اولین منشور سازمان ملل در نظر داشت به صلح جهانی و امنیت میان دولت‌ها سر و سامان دهد و از جنگ و خونریزی و فاجعه‌های انسانی ممانعت کند. باین وجود به‌نظر می‌رسد، هروقت که صلاح باشد، این منشور و حقوق بین‌المللی اغلب مورد غفلت قرار می‌گیرد. نه تنها اسرائیل قطعنامه‌های سازمان ملل را زیر پا می‌گذارد، بلکه آمریکا و انگلستان نیز با این قطعنامه‌ها سر ناسازگاری دارند. پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا شدیداً اصرار داشت بدون موافقت جامعه بین‌الملل، به‌طوریکجانبه اقدامات مدنظر خود را پیش ببرد؛ چنان که در بحران افغانستان، آمریکا از هر نوع مذاکره با حکومت افغانستان سر باز می‌زد و سعی داشت شرایط توهین‌آمیز خود را بر آنان تحمیل کند؛ چنانکه دولت آمریکا دستگیری و تحویل بی‌قید و شرط اسامه‌بن‌لادن را از دولت افغانستان خواستار شد، و دولت اسلامی افغانستان را به مداخله نظامی تهدید کرد.

با کمی توجه بیشتر به این رفتار آمریکا، آن را در مغایرت با ماده دوم از بند سوم طرح اولیه سازمان ملل می‌بینیم که بر خورد مسالمت‌آمیز در نزاعها را تقاضای همه اعضا، سازمان ملل می‌داند.

ماده سی‌وسوم از بند اول همان منشور از اعضا تقاضا می‌کند در هرگونه منازعه‌ای ابتدا به راه‌حلهای صلح‌آمیز از قبیل مذاکره، تحقیق، آشتی‌دادن و غیره بیندیشند و در صورت لزوم، به سازمانهای محلی یا قراردادهای مراجعه کنند. زیر پا گذاشتن این قوانین توسط آمریکا بدون هر نوع عکس‌العمل کشورهای اروپایی، به دستگاه اداری آمریکا جسارت دوباره‌ای بخشید تا این عمل را در کشور عراق نیز تکرار کند. آمریکا و انگلستان اصرار داشتند که اراده خودشان را خارج از موازین بین‌المللی بر جامعه بین‌الملل تحمیل کنند. سازمان ملل طی قطعنامه‌ای مقرر داشته بود که تمامی سلاحهای کشتار جمعی عراق تحت کنترل قرار گیرند، اما دولت آمریکا بی‌توجه به این قطعنامه در نوزدهم ماه مارس ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد. قوانین سازمان ملل، فقط در دو مورد اجازه توسل به زور را صادر می‌کند: ۱- وقتی که فرد یا ملتی مستقیماً به‌صورت مسلحانه مورد حمله واقع شود و درصدد دفاع از خود برآید ۲- وقتی که شورای امنیت، برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توسل به زور را (طبق ماده ۵۱ و ۴۲ منشور سازمان ملل) تجویز کند. درحالی که موضوع حمله آمریکا به عراق تحت هیچکدام از این شروط قرار نمی‌گرفت؛ به‌عبارت دیگر، توسل به زور علیه عراق نقض حقوق بین‌المللی بود. (به نظر می‌رسد آمریکا این حمله را بیشتر در معنای نوعی پیشگیری از تروریسم توجیه کرده باشد.)

با وجود کنوانسیون ژنو درباره رفتار با زندانیان جنگی - مصوب روز دوازدهم ماه آگوست ۱۹۴۹ (سومین کنوانسیون ژنو) - ارتش آمریکا با اسرای عراقی جنگ عراق بسیار بدرفتاری می‌کند و آنان را از حقوق حیاتی‌شان محروم کرده است. علیرغم مغایرت این اقدامات ظالمانه با حقوق بین‌الملل، هیچ اعتراضی از سوی کشورهای اروپایی در راستای دفاع از حقوق این زندانیان صورت نگرفت. ولو این زندانیان را زندانی جنگی به حساب نیاوریم، مسلماً نمی‌توان گفت که این افراد حتی از حق برخورداری از وکیل در محاکم برخوردار نیستند. کسانی که در افغانستان دستگیر شده‌اند، هنوز هم در زندان امریکایی گوانتانامو واقع در خلیج کوبا به سر می‌برند و برخلاف قوانین سومین کنوانسیون ژنو، با آنها به‌گونه‌ای انسانی رفتار نمی‌شود. در اینجا این سوال مطرح می‌شود که آیا امنیت حقوقی فقط برای شهروندان غربی در نظر گرفته شده است؟

فقدان عدالت واقعی و همه‌جانبه

وقتی در کشور افغانستان، طالبان دستور داد مجسمه بودا را ویران کنند، کشورهای غربی و نیز بسیاری از مسلمانان جهان از این عمل آنان ابراز خشم نموده و چنین اقدامی را وحشیانه خواندند. برخی رسانه‌های غربی از این موقعیت سوءاستفاده کرده و سعی نمودند بدین ترتیب عقب‌گرایی و



اشغال غیرقانونی سرزمین فلسطین توسط ارتش اسرائیل، نقض حقوق بشر و عدم توجه به قطعنامه‌های سازمان ملل، از جمله مسائلی هستند که باعث بی‌اعتمادی مسلمانان به غرب و شکل‌گیری شک و تردید در خصوص جدیت مسئولیت‌پذیری دنیای غرب در قبال ارزشهای جهانی بشری شده است. افراد مسلمان این سوال را مطرح می‌کنند که آیا حیات و زندگی فلسطینی‌ها و اعراب، نسبت به حیات و زندگی افراد اروپایی و اسرائیلی از ارزش کمتری برخوردار است؟

ضمن آنکه سازمان یونسکو نیز کمک مالی کمی را به حفظ میراث فرهنگی اسلامی کشورهای عربی و مصر اختصاص داده است.

بی‌توجهی به حقوق زنان در اسلام
 طرح مساله «زنان در اسلام» از جمله موضوعات مورد پسند رسانه‌های غربی است. این رسانه‌ها از هر فرصتی برای نشان دادن عقب‌ماندگی و سلب حقوق زنان در اسلام - یا در جهان اسلام - استفاده می‌کنند. موضوعاتی چون حجاب اسلامی و چندهمسری مردان مسلمان از جمله مواردی هستند که برای آنان بسیار جالب به نظر می‌رسند. غربی‌ها در تحقیقاتشان در مورد زنان اسلامی، صرفاً با نظر به قوانین و واقعیات موجود در اسلام و کشورهای اسلامی قضاوت نمی‌کنند، بلکه بیش از هر چیز به گفته‌های شرقشناسان درباره داستان هزارویک شب و یا دنیای حرم‌سراها توجه دارند. غربی‌ها در تحقیقات خود در خصوص موقعیت و وضعیت زنان در جوامع اسلامی، به امتیازات مثبت حقوق زنان در اسلام توجهی ندارند. برای مثال، در کشور مصر در سال ۱۹۵۶ زنان از حق انتخاب برخوردار شدند، در حالی که زنان در کشور سوئیس هنوز از چنین حقی برخوردار نبودند. در اکثر کشورهای اسلامی، حقوق زنان و مردان در ازای

رشد منفی فرهنگی مسلمانان را نشان دهند. اما در زمان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ وقتی در نتیجه حملات امریکا بسیاری از موسسات فرهنگی، موزه‌ها و میراث فرهنگی تاریخی عراق انهدام می‌گردید، انتقادات بسیار کمی شنیده شد. پس از اتمام جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، امریکایی‌ها هیچ اقدامی برای حفاظت میراث فرهنگی تاریخی عراق از آسیبهای جنگ به عمل نیاوردند. موزه‌ها مورد تهاجم قرار گرفت، درحالی که وزارت نفت عراق در بغداد از هر آسیبی در امان بود. در هر دو جنگ، کنوانسیون حفظ آثار تاریخی و فرهنگی در شرایط جنگ (۱۹۵۴)، مورد بی‌توجهی قرار گرفت، یعنی نوعی وحشی‌گری فرهنگی که خود امریکا قبلاً مدعیانه دیگر کشورها را به‌خاطر آن سرزنش می‌کرد.

علاوه بر این موارد، از دیگر نمونه‌های رفتار دوگانه کشورهای غربی باید به تلاش آنها برای حفظ و مرمت گزینشی میراث تاریخی کشورهای اسلامی اشاره کرد که بیشتر به میراث تاریخی غیراسلامی - نظیر یادگارهای برجای مانده از فرهنگهای بودایی، یونانی، مصر قدیم و رومی - توجه دارند. بی‌توجهی غرب به سهم مسلمانان در تاریخ جهان در قرون وسطی نیز مورد دیگری از دوگانگی موضع آنها در زمینه حفظ و ارزیابی میراث فرهنگ جهانی مسلمانان را نشان می‌دهد؛



غرب باشد. ما باید این واقعیت را قبول کنیم که با یکدیگر تفاوت‌هایی داریم و باید به یکدیگر احترام بگذاریم. ما به همکاری‌های آکادمیک و روشنفکرانه و انسانی نیازمند هستیم. از هر دو طرف لازم است انسانهای بیشتری با یکدیگر درباره علائق مشترک به تبادل افکار بپردازند و ضروری است در این زمینه هرچه بیشتر از رسانه‌های ارتباط جمعی جدید و موجود استفاده شود. دنیای اسلام تنها زمانی در این همکاری شرکت خواهد کرد که احساس کند با او از روی مساوات رفتار می‌شود و دارای شانس باشد که بتواند سهمی در جامعه بین‌المللی ایفا کند. آن وقت است که بنای اصلی احداث پل فرهنگی میان غرب و دنیای اسلام شکل خواهد گرفت. یک اقدام اساسی و مهم اولیه این است که از هرگونه فرض فکری مستلزم به کارگیری معیارهای دوگانه صرف‌نظر شود تا گفت‌وگوی میان دو جهان غرب و اسلام به راحتی صورت پذیرد. ■

پی‌نوشت

۱- این مقاله ترجمه‌ای از منبع زیر می‌باشد که به سه زبان آلمانی، انگلیسی و عربی در یک جلد انتشار یافته است:

Der Westen Und Die Islamische Welt; Eine Muslimische Position, "Doppelte Standards in der Westlichen Außenpolitik", Euro-polisch - Islami Scher Kulturadialoy, stuttgart, 2004

می‌شود که در بسیاری موارد، سیاستهای خارجی و گفتمان روشنفکری غرب صادقانه قضاوت نمی‌کنند و میل ندارند به حرفهای دیگران گوش فرا دهند. به نظر می‌رسد برای غرب گردن‌نهادن به واقعیت وجود تنوع و تفاوت [در میان جوامع بشری و عقیدتی] بسیار سخت است. همچنین دنیای اسلام نیز تقریباً همین‌طور فکر می‌کند. اما مسلماً تفاخر یا تکبر قدرتها بسیار مضرتر از تعصب ضعفاست. استانداردهای دوگانه‌ای که قدرتهای غربی اغلب در رفتار خود با مردم مسلمان خاورمیانه و دیگر کشورهای اسلامی به کار می‌برند، یکی از مهمترین موانع گفت‌وگوی میان غرب و اسلام را تشکیل می‌دهد. در طول تاریخ، پلهای اعتماد میان غرب و دنیای اسلام ضعیف، شکسته و دگرگون شده‌اند. نفاق جهانی دیدگاههای هر دو طرف را مه‌آلود کرده است. برای برطرف کردن این وضعیت و شروع یک گفت‌وگوی دو طرفه صحیح، لازم است مدت زیادی با یکدیگر تماس حاصل کنیم. آنچه واقعا مورد احتیاج است، به عمل آوردن یک ارزیابی جدید مشترک از تاریخ مشترکمان در یک سطح آکادمیک و علمی است. اضافه‌بر آن، احتیاج به بررسی‌های جدید و منافع مشترک داریم تا بتوانیم در یک سطح عالی جهانی با یکدیگر همکاری کنیم، نه اینکه همکاری ما با یکدیگر بیشتر به نفع

کار مساوی تقریباً یکسان است، درحالی‌که در غرب این گونه نیست. در اسلام، مسئولیت اقتصادی در خانواده بر عهده مرد است. به علاوه آنکه مرد و زن هر دو از حق مالکیت برخوردارند. لازم به ذکر است که ختنه زنان در آفریقا، هیچ ارتباطی با دستورات قرآن ندارد. ضمن آنکه خود مسلمانان نیز شدیداً با این مساله مخالف هستند. البته نمی‌توان انکار کرد که مردان مسلمان در برخی مسائل به گونه‌ای دوگانه رفتار می‌کنند. به عنوان مثال، یک مرد مسلمان با زنی غربی ازدواج می‌کند اما باز هم به آزادی دیدگاه او انتقاد می‌کند و یا همین‌طور. اکثر مومنان مسلمان از کالاهای غربی استفاده می‌کنند و با بسیاری از وجوه فرهنگ غرب سازگار شده‌اند اما در عین حال نه تنها به غرب انتقاد دارند، بلکه حتی جامعه خود را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهند و این درحالی‌است که غربی‌ها را ملحد، سکولار و بی‌بندوبار می‌شناسند. [این رفتار آنان، یک رفتار توأم با نفاق است و] همان‌طور که می‌دانیم، نفاق یک صفت زشت انسانی است که در همه جوامع دیده می‌شود و رابطه‌ای با اسلام و زمینه مذهبی ندارد.

نتیجه

اگر به مثالهای فوق به درستی توجه کنیم، روشن